





...

# خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

---

بنده نیستند کسانی که  
خدایی که می پرستنن کوچیکه

...





## • درس هفدهم •

«فقط خدا»  
معناش چیه؟



وقتی سیزده تا درس در باره این موضوع حرف زدیم که باید خدا رو بزرگ ببینیم و اگه بزرگ ببینیم چه اتفاقی توی زندگی مون می افته، دغدغه ای پیش اومد که چقدر راه خدا باریکه و طی کردنش سخت. برای این که در باره این دغدغه بتونیم حرف بزنیم، رفتیم سراغ مناجات المریدین امام سجاد علیه السلام. این درس چهارمیه که سر سفره مناجات المریدین نشستیم. حضرت تا الان از ویژگی بنده های خاص خدا حرف زدن و بعدش در باره این که خدا برای این بنده ها چه می کنه.

از این جا به بعد امام سجاد علیه السلام شروع می کنن به وصف حال خودشون. اگه می خواید وصف عاشقی رو بخونید این چند فراز رو بخونید:

فَقَدِ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هَمَّتِي.

من همتم رواز همه جا قطع و فقط متوجه تو کردم.

همت آدم فقط صرف خدا بشه یعنی چی؟ یعنی شما هیچ تلاشی برای جلب نظر و رضایت کسی جز خدا نمی کنید، هیچ کس. برای نزدیک شدن به هیچ کسی تلاش نمی کنید، جز خدا. دغدغه گوش دادن به حرف کسی جز خدا رو ندارید. اگه دنبال رضایت

کسی، یا نزدیک شدن به کسی یا گوش دادن به حرف کسی غیر از خدا هم باشید، تنها در صورتیه که خدا دستور داده باشه. یعنی اونم باز خودش در مسیر خداست.

ما فقط باید تلاش کنیم که خدا رو به دست بیاریم همین و بس. وقتی تلاشمون رو کردیم از بابِ چون که صد آمد نود هم پیش ماست، اون اندازه‌ای که خدا می‌خواه مردم رو هم به دست میاریم. وقتی بنا شد خدا رو به دست بیارید، اون اندازه‌ای که خدا گفته به مردم توجه کنید، توجه می‌کنیم. اینم نه به این دلیل که پیش مردم کسی بشیم و بهمون توجه کنن؛ برای این که خدا بهمون توجه کنه. گاهی وقتا فکر می‌کنیم کسی اگه از نظر قلبی، از غیر خدا بریده نباشه، نباید توی ظاهر هم مثل کسایی برخورد کنه که از غیر خدا بریده. مثلاً اگه کسی از نظر درونی و قلبی، نظر مردم براش مهمه، نباید در ظاهر طوری عمل کنه که انگار نظر مردم براش مهم نیست. این تفکراشتباهه. خیلی هم اشتباهه. اتفاقاً برای خیلیا راه اصلاح قلب، از اصلاح رفتارهای ظاهری شروع می‌شه. از دنیا بریده نیست، ولی بهش می‌گن مثل کسایی برخورد کن که از دنیا بریدن. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ الزُّهْدِ التَّرَهُدُ.<sup>۱</sup>

ابتدای [راه] زهد، خود را به زهد زدن است.

زهد به معنای بی‌میلی به دنیاست. اگه دل تو به دنیا تمایل داره، در ظاهر مثل کسی برخورد کن که به دنیا بی‌میله، تا بررسی



به نقطه‌ای که از نظر قلبی هم به دنیا دل بسته نباشی. کسی که به دنیا دل بسته نیست چی کار می‌کنه؟ مثلاً راحت انفاق می‌کنه؟ تو هم انفاق کن؛ حتی اگه واقعاً برات سخته. وقتی در ظاهر مثل آدمای زاهد عمل کردی، آروم آروم می‌شی مثل خودشون.

در بارهٔ حلم هم این مطلب رو داریم. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

اگر بردبار نیستی، در ظاهر مانند بردباران عمل کن که کم‌اند کسانی که خود را مانند گروهی در آورند و به زودی از جمله آنان به حساب نیایند.<sup>۱</sup>

این که تا من از نظر قلبی درست نشدم، رفتار ظاهریم رو تغییر نمی‌دم، دام شیطونه. حواسمون رو جمع کنیم. نکنه توی این دام بیفتیم. می‌دونید چقدر از کارای ما معطل همین فکراستباهه؟ همش منتظریم از نظر قلبی یه اتفاق بیفته تا رفتار ظاهریمون رو تغییر بدیم. بازم تأکید می‌کنم که مراقب این دام باشیم. شیطون وقتی شما رو توی این دام می‌ندازه، از خیلی چیزها محروم می‌شید. همین که خواستید از این دام بیرون بیاید، شیطون یه دام دیگه براتون پهن می‌کنه و می‌گه: «وقتی از نظر قلبی، آدمی نیستی که فقط دغدغهٔ خدا رو داشته باشه، اگه در ظاهر مثل آدمایی برخورد کنی که فقط دغدغهٔ خدا رو دارند، می‌شی ریاکار. خدا هم از ریاکار هیچ عملی رو قبول نمی‌کنه».

تا این وسوسه اومد سراغتون، محکم به شیطون بگید: «ریا یعنی نشون دادن عمل به دیگران به این نیت که دیگران ببینن

---

۱. «إِنْ لَمْ تَكُنْ خَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸).

وازت تعریف کنن؛ اَمَّا مِنْ اَصْلًا هَمَّجِينِ قَصْدِي نِدَارَم. من اگه در ظاهر می خوام رفتارم رو شبیه کسایی کنم که دغدغه ای جز خدا ندارن، برای اینه که دوست دارم مثل اونا بشم و مولام امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم گفته، بالآخره یه روزی مثل این آدمای می شم. بهش بگید وقتی این انقطاع ظاهری رخ می ده می رسم به اون انقطاع قلبی و درونی که آقام امام سجّاد علیه السلام در ادامه مناجات فرمود:

وَ اَنْصَرَفْتُ نَحْوَك رَغْبَتِي.

و میل قلبی من به سوی تو منصرف شده.

انصراف به معنای روبرگردوندنه.<sup>۱</sup> حضرت به خدا عرض می کنه که میل من به سوی تو برگشته. رغبت به اون تمایل درونی می گن. وقتی حضرت به خدا عرض می کنن: «وَ اَنْصَرَفْتُ نَحْوَك رَغْبَتِي»، یعنی دیگه به کسی غیر از تو میل ندارم. این همون انقطاع قلبیه. خیلی قشنگه این جمله: «وَ اَنْصَرَفْتُ نَحْوَك رَغْبَتِي».

از خدا بخواید میلمون رو اصلاح کنه. این میل قلبی و درونی که اصلاح بشه، دیگه از خیلی چیزا بدمون میاد؛ در حالی که قبلاً خوشمون میومد. برعکسشم هست. از خیلی چیزا که خوشمون نمیومد یا حتی بدمون میومد، خوشمون میاد. گناه نکردن خیلی خوبه، ولی میل به گناه نداشتن اوج بندگیه. وقتی تمایلات قلبی و درونی درست می شه، آدم دیگه میل به گناه پیدا نمی کنه.

یه مقداری الآن به خوراکیایی که بهشون میل ندارید توجه کنید. ببینید نسبت بهش چه حسی دارید؟ بعد خودتون رو

مقایسه کنید با کسانی که ولع همون چیزی رو دارن که شما بهش بی‌میلید. انگار نمی‌تونید درکشون کنید. وقتی دست و پا می‌زنن برای اون خوراکی، تعجب می‌کنید. وقتی همون چیز رو می‌دارن جلوی شما و التماس می‌کنن که بخورید، از خداتونه که طرف دست از التماسش برداره؛ ولی اون یکیا حاضرن پول بدن و خرج کنن تا اون خوراکی رو به دست بیارن.

از خدا بخواید به غیر از خودش، نسبت به همه چیز بی‌میلتون کنه. فقط میل چیزایی رو توی وجودتون نگهداره که رنگ خدا داره. فکر نکنید اگه جز خدا میل همه چیز از وجودتون بیرون رفت، دیگه نمی‌تونید از دنیا لذت ببرید. اینم یه فکر شیطونیه. اتفاقاً طعم شیرین دنیا رو کسانی می‌چشن که فقط به خدا میل دارن. وقتی شما به سمت خدا رفتید، خدا بهتون دستور می‌ده از دنیا هم بهره ببرید؛ اما اون اندازه‌ای که خدا برای بهره‌دنیایی تون معین می‌کنه، همون اندازه‌ایه که بهتون لذتای گوارا رو می‌چشونه. اونایی که خودشون رو توی دنیا غرق می‌کنن، طعم واقعی دنیا رو نمی‌چشن؟ این توهمه که فکر می‌کنیم که اگه کسی بی‌حد و حساب، خودش رو توی لذتای دنیایی غرق کنه، لذت بیشتری هم می‌بره. وقتی زیادی توی این لذتای غرق می‌شی، آروم آروم دنیا برات بی‌مزه می‌شه و دیگه چیز جدیدی برات نخواهد داشت.

مناجات المریدین خیلی توحیدیه. همه چیز جز خدا رو می‌خواند نفی کنه اونم به این صراحت:

فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي.

تو مراد من هستی؛ نه کسی غیر از تو.

مراد به کسی یا چیزی می‌گن که اراده شما به اون تعلق می‌گیره. اراده همون عزم درونی شماست. وقتی اراده می‌کنید کاری رو انجام بدید، اون کار می‌شه مرادتون و شما می‌شید مرید. حالا اگه عزم درونی شما رسیدن به یه فرد باشه، اون فرد می‌شه مراد و شما می‌شید مرید اون فرد.

«فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي» خدایا! من جز تو هیچ مراد دیگه‌ای ندارم. به این «لَاغَيْرَكَ» توجه کنید. توحید یعنی این.

وَلَكَ لَا لِسْوَكَ سَهْرِي وَسُهَادِي.

شب بیداری و بی‌خوابی من فقط برای توست؛ نه برای غیرتو.

جالبه بدونید که از نظر ادبیات عرب اگه توی این عبارت اون «لا لِسْوَكَ»؛ نه برای غیرتو» هم نمیومد، باز معنا می‌شد: «شب بیداری و بی‌خوابی من فقط برای توست»؛ امّا انگار آقا بنا دارن که خیلی محکم غیرخدا رونفی کنن. هیچ شبهه‌ای نباید باشه. نباید پای هیچ بهونه‌ای به عرصه توحید باز بشه. پس باید با «لا لِسْوَكَ» تأکید بشه.

عیبی نداره هی این جمله رو تکرار کنم؟ چقدر قشنگه این عبارت: «وَلَكَ لَا لِسْوَكَ سَهْرِي وَسُهَادِي».

حالا بیاید حساب کنیم ببینیم چه شبایی خوابمون نبرده و چقدر این بی‌خوابیامون رنگ خدا داشته؟ حرص چیا رو خوردیم که خوابمون نبرد؟ به فکر چیا بودیم که از خواب پریدیم؟ بعدش ببینیم می‌تونیم صادقانه بگیم: «وَلَكَ لَا لِسْوَكَ سَهْرِي وَسُهَادِي».

وَوَصَلَكُمُنِي نَفْسِي.

رسیدن به تو آرزوی من است.

چقدر تعابیر این مناجات خوردنیه. گاهی وقتا ما در باره آرزوهامون خیلی راحت حرف می‌زنیم و شعر می‌خونیم؛ اما یادمون نره که آرزوی واقعی، آدم رو بی‌قرار می‌کنه.

به خدا می‌گیم که آرزومه به تو برسم؛ ولی به دلمون که نگاه می‌کنیم و می‌خوایم راست حرف بزنیم، می‌بینیم نه این طور نیست. مگه می‌شه آرزوی چیزی رو داشت و بی‌قرارش نبود؟ و مگه ما بی‌قرار خداییم؟ مگه دلمون برای خدا تنگ می‌شه؟ مگه آه می‌کشیم توی دوری خدا؟

یکی آرزوی پولدار شدن رو داره و خودش رو به آب و آتیش می‌زنه که پولدار بشه. یکی هم می‌گه آرزو دارم پولدار بشم؛ ولی ده هزار تومن گذاشته توی بانک و منتظر نشسته یک میلیارد جایزه گیرش بیاد. بعضی از ماها که می‌گیم آرزومون رسیدن به خداست، مثل این بنده خدای دوم هستیم.

کی آرزوش رسیدن به خداست؟ کجای زندگی مون داره این آرزو رو فریاد می‌زنه؟ یکی در حقمون بدی می‌کنه و می‌دونیم اگه الان بهش خوبی کنیم، خدا بغلمون می‌کنه. هر کاری می‌کنیم، نمی‌تونیم بهش خوبی کنیم. بعدشم می‌گیم آرزومون رسیدن به خداست.

اگه کسی آرزوش رسیدن به خدا باشه، همه زندگی‌ش متحوّل می‌شه، همه زندگی‌ش.

راستی آرزوی ماها چیه؟ بیاید بهش فکر کنیم. گاهی اوقات به حال اهل دنیا غبطه می‌خورم. واقعاً می‌گم. حواسم هست چی دارم می‌گم. آره، به حال اهل دنیا غبطه می‌خورم. دنیا آرزوی روز و

شبشونه و برآش دست و پا می‌زنن و خودشون رو می‌کُشن برای به دست آوردن دنیای بیشتر. من چی؟ شعارم اینه که آرزوم رسیدن به خداست؛ اما هیچ کار قابل توجهی برای رسیدن به آرزوم نمی‌کنم.

وَإِلَيْكَ شَوْقِي.

من فقط به سوی تو اشتیاق دارم.

معنای لغوی شوق، کنده شدنِ درونی از چیزای دیگه برای رفتن به سمت یه چیز خاصه. خدایا! من از همه چیز کنده شدم و دارم میام به سمت تو.

وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي.

خدایا سرگشتگی من فقط به خاطر محبت توست.

«وله» به حالتی می‌گن که آدم از شدت شوق یا غم، عقلش رو از دست می‌ده<sup>۱</sup> و بعضیا می‌گن این از دست دادن عقل توی معنای وله به خاطر از دست دادن یا نبودن محبوبه<sup>۲</sup>. بعضیا هم می‌گن آدم واله علاوه بر این که عقلش رو از دست می‌ده، و از شدت به وجد اومدن، حیران و سرگشته هم می‌شه<sup>۳</sup>. خدایا! من حیران محبت تو هستم.

دل و دین و عقل و هوشم همه را به آب دادی

ز کدام باده ساقی به من خراب دادی

بعضی از این آدمای زمینی، عاشق یه آدم دیگه می‌شن، هیچی برآشون نمی‌مونه. دیوونه می‌شن. واقعاً دیوونه می‌شنا. من دیدم.

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۶۱.

۲. کتاب العین، ج ۴، ص ۸۸.

۳. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۶۷.

خودم باهاشون سرو کله زدم. طوری حالشون بد می‌شه که باید توی بیمارستان روانی بستری بشن.

چطوری می‌شه آدم با محبت خدا دیوونه نشه؟ البته این دیوونگی زمین تا آسمون با دیوونگی اون عاشق زمینی فرق داره. این دیوونگی از دست دادن عقل نیست. این دیوونگی کنار گذاشتن عقل حسابگره که به اشتباه هم بهش می‌گن عقل. عقل حسابگر اونیه که همش می‌خواد با دو دو تا چهارتایی که آدمای دنیازده زندگی می‌کنن، روز و شبش رو طی کنه؛ اما عقل، اونیه که به خدا می‌گه چشم. عقلی که به خدا چشم نگره، تنها چیزی که نیست عقلمه. «وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي». چقدر کیف داره آدم دیوونه خدا بشه! کاش می‌شد اگه دیوونه خدا نمی‌شیم، حداقل خدا یکی از دیوونه‌های خودش رو بهمون نشون می‌داد.

وَإِلَىٰ هَوَاكُ صَبَابَتِي.

و دلدادگی ام در هوای توست.

آدم با این عبارتهای قشنگ از شدت شوق جون بده جا داره. «هوا» به خواسته و تمایل شدید می‌گن که به عبارت دیگه می‌شه گفت هوا، همون عشقه.<sup>۱</sup> «صبا» به عشق و شوق شدید و سوزنده می‌گن.<sup>۲</sup> خدایا! من به خواسته و تمایل تو عشق می‌ورزم. می‌میرم برای چیزی که تو می‌خوای. به وقت محبوب چیزی می‌خواد و محب تسلیمش می‌شه.

۱. تاج العروس، ج ۲۰، ص ۳۴۶.

۲. رک: لسان العرب، ج ۱، ص ۵۱۸ و تاج العروس، ج ۲، ص ۱۳۸.

یه وقت محبوب چیزی می‌خواد و محب، عاشق اون چیز می‌شه. اولیه درجهٔ بنده‌های متوسطه. دومیه درجهٔ بنده‌های خاص که چه عرض کنم، درجهٔ بنده‌های گلچین شدهٔ خداست. «وَاللّٰی هُوَاکَ صَبَّأَتِی» چقدر راه داریم برای رفتن؟ یکی از نتایج خوندن این دعاها همینیه که فاصلهٔ جایی که هستیم رو تا جایی که باید باشیم، نشون می‌ده. خیلی خوبم نشون می‌ده:

وَرِضَاکَ بُغِیَّتِی.

خشنودی تو حاجت من است.

حاجت منه یعنی چی؟ یعنی من در خونت که میام از تو می‌خوام که از من راضی باشی. اگه کاری می‌کنم، برای اینه که تو از من راضی باشی. من نه برای بهشتت، نه برای فرار از جهنمت، حرفاتو گوش نمی‌کنم؛ چون دوست دارم از دستم راضی باشی، بهت می‌گم چشم. چشم که گفتم و تو راضی شدی، دیگه منتظر هیچی نیستم، هیچی.

به قدری این عبارات قشنگه که آدم هر چی می‌خونه، حتی یه ذره تکراری نمی‌شه.

وَرُؤُیْتِکَ حَاجَتِی.

حاجت من دیدن توست.

چقدر می‌شه حاجتای قشنگ داشت! چقدر خوب می‌شه هر کی از آدم پرسید چه حاجتی داری؟ از ته دل بگیم حاجتم دیدن خداست. وقتی مداحه توی جلسه می‌گه حاجتمندا دستاشونو رو به آسمون بگیرن و هر چی می‌خوان از خدا بخوان، بگیم خدایا



«رُؤْيُتَكَ حَاجَتِي» دوست دارم ببینمت.

لازم نیست که بگم این دیدن، دیدن با چشم سر نیست، دین با چشم دله. امام صادق علیه السلام فرمود:

یکی از علمای یهودی به امیرمؤمنان علی - که صلوات خدا بر او باد- عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آیا در هنگامی که خدا را عبادت می‌کنی، او را می‌بینی؟  
حضرت فرمود: وای بر تو! من این گونه نیستم که خدایی را بپرستم که او را نمی‌بینم.

عالم یهودی پرسید: او را چگونه می‌بینی؟  
حضرت [با توجه به این که گویی عالم یهودی گمان کرده بود منظور ایشان از دیدن خدا، دیدن با چشم سراسر است] فرمود:  
وای بر تو! این چشم‌های ظاهری نیست که خدا را می‌بینند؛ بلکه خدا به وسیله دل با حقیقت ایمان دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

این رو بهتون بگم که یکی از معانی دیدن خدا دیدن حجت خداست. این رو داشته باشید، یه موقعی بازش می‌کنم. الآن وقتش نیست؛ اما یکی از معانی «وَرُؤْيُتَكَ حَاجَتِي» اینه که خدایا! حاجت من دیدن حجت توست.

وَ جَوَارِكِ طَلَبِي وَ قُرْبِكَ غَايَةُ سُؤْلِي.

مطلوب من هم نشین شدن با توست و نهایت درخواست من نزدیک شدن به توست.

---

۱. «جاء جبرئيل إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربك حين عبدته قال فقال ويلك ما كنت أعبد رباً لم أره. قال وكيف رأيت قال ويلك لا تُدرِكُهُ العيونُ في مُشاهدة الأَبصارِ ولكن رأته القلوبُ بِحَقَائِقِ الإيمانِ» (الكافي، ج ۱، ص ۹۸).

این که مطلوب من این باشه که خدا رو در کنار خودم احساس کنم، یعنی آرامش، یعنی اطمینان، یعنی قوت قلب، یعنی نترسیدن، یعنی دل خوش کردن به زندگی، یعنی همه چیز. اگه آقا به خدا عرض می‌کنن که نهایت درخواست من اینه که نزدیک تو باشم، معناش این نیست که من هیچی نمی‌خوام جز این، معنای دقیقش اینه که همه چی توی نزدیکی به تو هستش. یادتون نرفته اون فراز دعای عرفه:

مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ.

چه چیزی یافته کسی تو را گم کرده و چه گم کرده کسی که تو را پیدا کرده است.

اوج درخواست آدم‌ها نشون دهنده شخصیت آدماست. به یکی اگه چند میلیارد پول بدی، دیگه آرزویی نداره. یکی اگه به یه جایگاه اجتماعی برسه، دیگه به هیچ چیزی فکر نمی‌کنه. یعنی اوج درخواست اینا چند میلیارد پوله و یه جایگاه اجتماعی. همیشه اوج درخواستتون رو توی زندگی رصد کنید. برای سنجش شخصیتتون خیلی مهمه. بنده خوب کسیه که اوج درخواستش این باشه: «و قُرْبِكَ غَايَةُ سُؤْلِي».

بنا بود این هفته مناجات رو تموم کنیم؛ اما بازم نشد. ان شاء الله توی درس هجدهم قسمت پایانی مناجات المریدین رو با هم دیگه مرور می‌کنیم.

بذارید یه گریزی از این بحث بزنم به رابطه خودمون با خدا و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهْنَا لِقَابِكُمْ. ما مدعی رابطه عاطفی با خدا و امام زمانیم؛ اما می‌شه یه مقداری درباره آرزوهایمون فکر کنیم. آرزوهای شعاری نه؛

آرزوهایی که وجودمون رو گرفته باشه و دغدغه همه زندگی مون شده باشه. گاهی اوقات برای این که قبول نکنیم چقدر فاصله داریم با اون چیزی که باید باشیم، خودمون رو فریب می‌دیم که: «نگران نباش! تو همونی هستی که باید باشی. تو بنده خوبی برای خدا و مأموم خوبی برای امامت هستی». به قدری این حرفا رو با خودمون مرور می‌کنیم که باورمون می‌شه؛ اما وقتی با خودمون خلوت می‌کنیم و با حقایقی شبیه به این چیزایی که امام سجاد علیه السلام گفتن مواجه می‌شیم، تازه می‌فهمیم چقدر داریم اشتباه می‌کنیم.

عیبی که ندارد پیش تو  
با پرواژه‌ها صورت خودم را نوازش کنم.  
عیبی دارد؟  
و کمی از خودم تعریف کنم  
و خوبی‌هایم را پیش تو به صف کنم؟  
عیبی دارد؟

تو که حرفی نمی‌زنی، کلامی نمی‌گویی، پیغامی نمی‌دهی  
بگذار خودم از خودم بگویم.  
عیبی دارد؟

من خیلی خوبم، خیلی.  
می‌دانم چقدر خوشحالی که همچو منی داری:  
رام، مطیع، دست به سینه، گوش به فرمان.

چقدر خوبم، نه؟

حرف که می‌زنی، روی زمین نمی‌افتد  
درست می‌افتد وسط چشم من، روی مردمکم  
تو حتی یکی از حرف‌هایت را نمی‌توانی نشانم دهی  
که روی زمین افتاده باشد  
چشم من زمین حرف‌های توست آقا!  
چقدر خوبم، نه؟

چرا حرف بزنی؟ چرا لب تکان دهی؟  
تو این لب را تنها خرج ذکر خدا کن  
خرج بوسه کن - آقا! - برای یارانت.  
من آن قدر به تو نزدیکم که زبان دلت را می‌دانم.  
هر چه دلت بخواهد، بی‌آنکه به زبان بیاوری، می‌فهمم.  
چقدر خوبم، نه؟

هر جا که می‌روی، همیشه پشت سرت هستم  
من و تو که رد می‌شویم  
مردم جز یک ردّ پا نمی‌بینند: رد پای تو.  
پای من، تنها، روی جای پای تو فرود می‌آید  
چقدر خوبم، نه؟

ناگفته نماند که گاهی از تو جلو می‌افتم

آن هم وقتی که بوی خطر به مشامم می‌رسد.  
آهن‌ها خیلی کمتر از آن‌اند که سپر بلای تو باشند  
جان‌ها سپر جان تو‌اند.  
هزار بار جان بگیرم و هر بار در مقابل چشمانت  
جانم را سپر بلایت کنم، باکی نیست.  
تیزی شمشیری که بر تنم می‌نشیند  
وقتی سپر بلای تو باشم  
برایم از نوازش پرتاووس هم شیرین‌تر است  
چقدر خویم، نه؟

جهت چشمان مرا آینه نگاه تو تعیین می‌کند.  
به هر چه بگویی، چشم می‌دوزم  
و از هر چه بگویی، چشم برمی‌دارم  
من اصلاً هوس دیدن آنچه تو را غمگین می‌کند ندارم.  
چقدر خویم، نه؟

گوشم به فرمان توست.  
اصلاً صدایی غیر از صدای تو که باشد، خراشش می‌دهد.  
فقط آنچه را که تو دوست داری، می‌شنود.  
شنیدنِ نخرانشیده‌ترین صداها  
اگر دلخواه تو باشد  
برای من آرام‌بخش‌ترین موسیقی است  
دیگر چه می‌خواهی؟ بهتر از این؟

این لب‌ها را که می‌بینی، قفل زبانم هستند.  
با گوشهٔ چشمت اگر اشاره کنی، وا می‌شوند  
وگرنه، بسته‌اند و نگهبان زبان.

زبان رم کردهٔ مرا  
این لب‌ها به عشق تو رام کرده‌اند.  
اگر شتر با بارش از سوراخ سوزنی رد شد  
حرفی خلاف میل تو از زبانم بیرون می‌جهد.  
دیگر چه می‌خواهی؟ بهتر از این؟

دوست داشتنی‌های مرا بگرد، زیر و رو کن  
بین می‌توانی جز آنچه تو دوست داری، چیزی بیابی.  
اگر پیدا کردی، سرم را می‌دهم.  
می‌دانم نیست.  
دیگر چه می‌خواهی؟ بهتر از این؟

با هر که دشمن توست، دشمنم.  
دل‌پر است از کینهٔ آنها که کینه‌توز توآند.  
هیچ کس تا کنون نتوانسته  
کینهٔ یکی از دوستان تو را در دل‌م بیابد.  
دشمنانت بذر کینهٔ دوستانت را در دل‌م کاشتند  
اما مزرعه دل‌م جز خوشه خوشه گندم محبت دوستان تو  
چیزی عایدشان نکرد.

دیگر چه می‌خواهی؟ بهتر از این؟

وای که چه اندازه رؤیایی است!  
سرباز تو حتی یک بار غم به دلت نشانده، حتی یک بار.  
شاید تو بتوانی  
آن هم به اذن الهی  
لبخندهایی را که من روی لب‌ت نشاندم، بشماری  
اما چه کسی جز تو  
توان شمارش این لبخندها را دارد؟

تو هر وقت مرا دیده‌ای و می‌بینی، لبخند زده‌ای و می‌زنی  
وقتی که مرا می‌بینی، غم عالم حریف لبخند تو نیست.  
کجا مثل من سراغ داری؟ داری؟

گره ابروان من به لبخند تو گره خورده.  
لب‌ت به لبخند که می‌نشیند، گل از رُخ‌ت که می‌شکفت  
گره از ابروان من هم باز می‌شود و لب‌ت به خنده باز می‌کنم.  
من بی‌لبخند تو  
حتی یک لبخند نصفه و نیمه را هم  
برای خودم حرام می‌دانم.  
فتوای من آن است که پس از این لبخند  
باید لب‌ت را آب کشید و طاهر کرد.  
خودت می‌دانی که تا به حال

یک بار هم محتاج آب کشیدن لبم نشده‌ام  
کجا مثل من سراغ داری؟ داری؟

غم به دلت که بیاید، با شادی غریبه می‌شوم.  
غصه‌هایی که دلت را بیازارد، هزاربار می‌گُشد مرا.

مصیبت زندگی من، مرگ نزدیکانم نیست.  
اشک غمگنانه‌تو، سنگین‌ترین مصیبتی است  
که از جان‌کندن برایم سخت‌تر است.  
آرزوی من آن است که هر لحظه هزار بار جانم را بگیرند  
اما یک لحظه تو غم نبینی.  
کجا مثل من سراغ داری؟ داری؟

چشم‌های من، انتظار تو را فریاد می‌کشند.  
هر کس نگاهش را به نگاه من خیره کند  
از انتظار لبریز می‌شود.  
برای همین است که مردم به من نگاه نمی‌کنند.  
اشک، کارگاه چشم من نیست.  
کارگاه چشم من، همیشه در حال تولید اشک است.  
هیچ کس چشم مرا بی‌اشک ندیده  
بالش زیر سرم همیشه خیس است.  
خواب هم قدرت تعطیل کردن کارگاه چشمم را ندارد.  
تمام عکس‌های یادگاری‌ام را که ببینی



همراه با اشک است .

کجا مثل من سراغ داری؟ داری؟

من کابوس هم می بینم .

کابوس من گم کردن مالم نیست

پرتاب شدن از کوه هم نیست .

من گاهی در خواب می بینم کسی می گوید: «تو دیرتر می آیی» .

این را که می شنوم

وحشت زده فریاد می زنم

از خواب می پرم

عرق سرد روی پیشانی ام می نشیند

و احساس می کنم نفس بالا نمی آید .

نام تو را بر پیاله آبی می خوانم و می نوشم تا آرام بگیرم

من این همه عاشقم .

کجا مثل من سراغ داری؟ داری؟

من آماده ام، آماده آماده .

اصلاً اهل شعار دادن نیستم .

اهل شعار را هم دوست ندارم .

می خواهی امتحان کن .

اگر بگویی همین فردا می آیی، من هیچ کار نشده ای ندارم

چرا فردا؟ همین امروز .

اصلاً همین حالا به کعبه تکیه بزن و بگو: «أنا بقية الله» .

اگر با سر نیامدم، هرچه دوست داری بگو.  
من این همه آماده‌ام.  
کجا مثل من سراغ داری؟ داری؟

آقا! نخند!  
این خنده‌ات جانم را می‌گیرد.  
خنده‌ات خندهٔ معناداری است.  
خندهٔ شادی نیست، می‌دانم.  
اینها همه لاف بود.  
تو به من بگو خودم را چه چاره کنم؟

هر روز می‌نشینم و آنچه را دوست دارم بشوم  
برای خودم مرور می‌کنم.  
شاید این مرورها روزی رنگ مرا  
به آنچه برایت گفتم عوض کند.  
من این قدر بیچاره‌ام؛ می‌بینی؟

من هر روز در خیالم همین کسی می‌شوم  
که قصه‌اش را برایت گفتم.  
وقتی در خیالات خودم غرق می‌شوم و چنین انسانی می‌شوم  
خیالش هم آرامم می‌کند.  
به قدری که دنیا اگر زیر و رو شود  
آب در دلم تکان نمی‌خورد

اما وقتی از این خیال‌ها تهی می‌شوم  
از خودم فرار می‌کنم.  
من این قدر بیچاره‌ام؛ می‌بینی؟

ولی آن قدر این خیال را با خودم مرور خواهم کرد  
به قدری با این انسان عاشق و حیران انس خواهم گرفت  
تا برسد روزی که من همان بشوم که در خیالم می‌گذرد.  
می‌بینی!

من تو را می‌شناسم.  
آن قدر در خیالم ناله می‌زنم این انسان را  
تا دلت برایم بسوزد و با کیمیای ولایت  
مرا آن کنی که گفتم.  
می‌بینی!

مرا می‌شناسی.  
اهل پا پس کشیدن نیستم.  
هر چه می‌خواهی، معطلم کن.  
آن قدر می‌ایستم تا حیای آسمانی‌ات به فریادم برسد.  
می‌بینی!

یک روز دستت را روی سرم می‌کشم.  
می‌بینی!

یک روز خودم را برایت می‌گشتم

می‌بینی!

یک روز می‌شوم آن که تو می‌خواهی.

می‌بینی!

یک روز می‌شوم ضرب المثل خوبی روی زبان تو.

می‌بینی!

یک روز می‌شوم همان لبخندی که روی لب‌ت خانه می‌کند.

می‌بینی!

یک روز می‌شوم مثل تو.

می‌بینی! (۱۳۹۶/۹/۷)